مراحل استظهار از کلام

استاد: بسیار خب. ببینید یک نکته هست؛ در تشخیص یک معنا باید ذهنمان چند مرحله طی کند. اول این است که قرائن داخلیه در مرحله مدلول تصوری را ببیند. بعد قرائن داخلیه در مدلول تصدیقی را ببیند و بعد هم قرائن خارجیه مبینه مدلول تصدیقی را ببیند؛ یعنی مراد متکلم. اگر ما باشیم و این عبارت، از قرائن داخلیه مدلول تصوری چه می‌فهمیم؟ قرینه داخلیه، در استظهار از یک کلام، قرائن داخلیه تصوریه. یعنی اصالً کاری به گوینده ندارید. ما هستیم و این کلمه. یکی از مؤلفه‌های مهم تشخیص مدلول تصوری از قرینه داخلیه، قرب و بعد است. یادتان هست که می‌گفتند: «الاقرب یمنع الابعد». این «الاقرب» یعنی اصالً به مراد متکلم نگاه نکنید؟!؛ خیر، «الاقرب» یک قاعدۀ قرینۀ داخلیه محضه در مدلول تصوری است. یعنی خودش یک قاعده‌ای است. نمی‌گویید به آن‌ها نگاه نکنید. می‌گویید یک مرجحی در مقامی که شما می‌خواهید استظهار کنید، هست. بنابراین در این جمله اولین چیزی که برای استظهار به‌عنوان قرینه داخلیه برای مدلول تصوری دارید، این است که نگاه کنید و ببینید نزدیک‌ترین چیز به «خُبراً» که می‌تواند معنای درست بدهد، چیست. نزدیک‌ترین آن کدام است؟ الآن دیدید که مرحوم آسید هاشم «خُبراً» را به «شاء» زدند. «ولک کما شاء خُبراً»؛ بین این دو چقدر فاصله شده است! «کما ان یقول کن فکان شاء خُبراً»؛ شاء عالما. الآن ایشان در این فرمایششان، از این قرینۀ داخلیه غض نظر کرده‌اند. فرموده‌اند: این قاعدۀ الاقرب یمنع الاعبد را در اینجا اعمال نمی‌کنیم.

خب، آیا در همین کلمۀ «خُبراً»، این کلمه می‌تواند اعمال بشود؟؛ قرینه الاقرب یمنع الابعد. هر چه دورتر برویم این قاعده دارد نقض می‌شود. نزدیک‌ترینش باید باشد. می‌دانید در نزدیک‌ترین، قبل و بعد هست. شما می‌توانید، بگویید: «یقول له کن فکان خُبرا کما اراد»؛ یعنی کما اراد فی اللوح خُبرا. این مانعی ندارد. این هم یک جور اقرب است. «خُبراً» جلو افتاده است، ولی برای «اراد فی اللوح» است؛ «کما اراد فی اللوح خُبرا». یکی هم به قبلش باشد. اینها محتملاتی است که عرض می‌کنم تا فکر کنید. «فکان خُبرا» معنا دارد؟ یعنی «خُبرا» به «کان» بخورد؟؛ چون «کان» فعل است که یک فاعل هم می‌خواهد. «کان» آن شیء «خُبرا». الآن چرا آقا «خیرا» را فرمودند و جلو انداختند؟ این مزیتی که الآن عرض کردم در فرمایش آقا هست. چرا؟؛ چون اگر «خیراً» بخوانیم دقیقاً به «کان» می‌خورد. الاقرب یمنع الابعد. فکان خیراً. چسبیده به آن است. اما اگر «فکان جباراً» باشد، باز این قاعده در آن هست. یعنی «جباراً» به خود این «کان» می‌خورد. «کان جباراً»؛ مجبور بوده است. اختیاری نداشته است. اما اگر «خُبراً» باشد، می‌توانیم این قاعده را اعمال کنیم یا نه؟؛ در «فکان خُبرا»؟.

شاگرد: به‌معنای مفعول می‌آید؟

استاد: ایشان «خَبَراً» فرمودند؛ «فکان خَبراً کما اراد فی اللوح». من فقط اشاره‌ای عرض می‌کنم؛ در بعضی از مبانی می‌توانند به «کان خُبراً» برگردند. آن مبنا این است که اشیاء به نفس وجودها بعد الوجود، عین علم فعلی الهی هستند. اگر «خُبراً» به‌معنای عالما و علما باشد، با این احتمال دیگر نمی‌خواهد به‌معنای فاعل باشد. «فکان خُبراً» یعنی فکان وجودا که عین وجوده علما بباریه. آن استاد در درس اسفارشان مکرر می‌گفتند. می‌گفتند: وقتی مرحوم خواجه شرح اشارات را نوشتند، در ابتدای کتاب تعهد دادند که من از مبانی مشاء فاصله نگیرم. چون می‌دانید که خود خواجه جامع بودند. خیلی جامع بودند. مرحوم آمیرزا ابوالفضل تهرانی صاحب شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، سن ایشان کم بوده است، ولی شنیده‌ام مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری می‌گفتند: اگر به من بگویند یکی از نوابغ را نام ببر، می‌گویم آمیرزا ابوالفضل تهرانی است. ایشان در

شفاء الصدور وقتی صحبت غزالی و توب□ او مطرح می‌شود، می‌گوید شیعه خواجه دارد؛ العقل الحادی عشر. معروف هم بوده است. یعنی خواجه در فضای علمای متخصص، طوری بوده‌اند که علماء به ایشان العقل الحادی عشر می‌گفتند. یعنی خدای متعال عقول عشره را که در ابتدای خلقت آفرید، جناب خواجه یازدهمی آنها است. این در حافظه من است. یک دفعه یادم می‌آید و می‌گویم.

این احتمال هست؛ باز نگاه کنید. مؤلف حکمة الاشراق چه کسی است؟؛ قطب الدین شیرازی است. به نظرم قطب فوقانی می‌گویند. تحتانی رازی است. عده‌ای گفته‌اند که اصلاً این حکمت اشراق برای او نیست. اول تا آخرش تقریر درس خواجه است. این احتمال را نگاه کنید. اگر این جور باشد، یعنی حکمة الاشراق با همه این دستگاهش، تشکیلات خواجه است.

انطباق نسخ□ «خُبراً» با مبانی اشراق در علم الهی

می‌خواستم این را عرض کنم؛ این‌ها برای بند□ طلبه، خاطراتی است. می‌گویم تا بماند. چون اساتید می‌گفتند. اولی که خواجه شرح اشارات را شروع کردند، برای جواب از اشکالات فخر رازی بود. دیدید، فخر رازی ساختار اشارات را به هم زده بود، ایشان می‌خواستند آن را احیاء کنند. لذا استاد می‌فرمودند اول خواجه می‌گوید...؛ یعنی من خواجه اشراق بلد هستم اما فعلاً در اشارات مشاء را می‌گویم. کاری به اشراق ندارم. فقط روی مبانی مشاء، اشارات را شرح می‌کنم تا جواب فخر را هم بدهم. این التزام ایشان بود. بعد فرمودند: مگر یک جا. شاید خواجه عذرخواهی هم کرده بودند. در همین باب علم است. یعنی وقتی در باب علم باری تعالی رسیدند، دیدند کمیت دستگاه کلاسیک لنگ است. دیدند در اینجا چاره‌ای نیست که سراغ مبانی اشراق بروم. علم فعلی و فاعل بالرضا. آنجا شروع کردند بر مبانی اشراق این‌ها را گفتند. یکی از سنگین‌ترین مباحث فلسفی و کلامی علم است. مرحوم صاحب شوارق در کتاب‌شان وقتی به بحث علم رسیدند و بحث کردند، دیگر نرسیدند کتاب را تمام کنند. وقتی به بحث علم رسیدند در کتاب‌های قدیمی که بلند است، چهل صفحه شده است. یعنی بحث به این صورت سنگین است. خواجه هم در بحث علم اشارات، فرموده‌اند: اینجا دیگر نمی‌شود.

همان مبانی‌ئی که خواجه طبق اشراق علم را توضیح داده‌اند، اینجا می‌توان «خُبرا» را معنا بکند. «فکان خُبرا» یعنی «فکان الشیء الموجود بایجاد اللّه تعالی خُبرا». یعنی خودش عین علم است. هر چیزی را شما ببینید، عین علم است و لذا است که مرتبه عالمیتی است که در آن هست. این یک مبنا است. حال این مبنا را بپذیریم یا نپذیریم. یکی از مؤلفه‌ها بدانیم یا نه ... .

شاگرد: همان حدیثی است که حضرت علیه السلام در آن، جفر و مصحف فاطمه سلام اللّه علیها را مطرح می‌کنند، در آخرین مرحله می‌فرمایند «شیء بعد الشیء» است.

استاد: آن برای علوم خودشان است. در آن حدیث صحبت سر علم باری تعالی نیست. صحبت از جفر و جامع و ... است. بعد علم حضوری امام علیه السلام به مقام واسطت فیض یا ما به الارتباط را مطرح می‌کنند.

شاگرد۲: در آن مبنا، وجود علمی در اعیان ثابته را بر وجود منبسط مقدم می‌دانند؟

شاگرد: خواجه به اعیان ثابته قائل نیستند.

استاد: بر فرض هم که قائل باشند، «فکان» یعنی در رتبه وجود آمده‌ایم. آنها که عین ثابت را می‌گویند، مرحله علم باری در مقام واحدیت می‌گویند؛ یعنی کثرتی در وحدت. ولی وجود منبسط وحدتی در کثرت است. تفاوتشان این است.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

بازبینی #2
ایجاد شده 23 سپتامبر 2025 13:47:00 توسط ... .
به روزرسانی شده 30 سپتامبر 2025 16:56:36 توسط ... .